

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1393/07/06



موضوع: اشتراط ازاله اثر در مطهریت ماء

بررسی ادله قول دوم

گفته شد که قول دوم در مسئله این است که تطهیر و ازاله باید در حدی باشد که لون و رائحه نجاست هم زوده شود و تنها زدودن اجزای صغار عین نجاست نیست. در جهت اثبات این قول ادله قابل ذکر داشتیم که پنج دلیل بود و الان بررسی این ادله. دلیل اول استصحاب بود که اگر کسی برای ازاله نجاست دست به تطهیر بزند اما پس از تطهیر ببیند رنگ نجاست باقی است در صورت بقاء رنگ نجاست شک می کند در بقاء نجاست و استصحاب می شود.

دلیل اول استصحاب به نظر صاحب جواهر در غایت ضعف است صاحب جواهر ردّاً علی ذلک می گوید قول به استصحاب در غایت ضعف است. غایت ضعف آن را شرح می دهد که خصوصاً بعد از آنکه در کتاب معتبر محقق حلی اجماع اعلام می کند که ازاله به وسیله برطرف کردن اجزاء صغار عین نجس محقق می شود، بعد از آن اجماع ادعای استصحاب در غایت ضعف است. شک در بقاء نداریم و ازاله قطعاً محقق شده است و ارکان استصحاب کامل نیست [1]. یک نکته: صاحب جواهر فرمود که در اینجا به اصالة البرائة تمسک می کنیم، اصل برائت وقتی جاری می شود که شک داریم، اگر شک داریم چرا استصحاب جاری می کنیم؟ اگر شک نداریم که نه برائت جاری می شود و نه استصحاب و اگر شک داریم استصحاب مقدم بر برائت است. فرقی این است که استصحاب جاری نمی شود و برائت جاری می شود، برای اینکه منظور صاحب جواهر از عدم جریان استصحاب این است که پس از اجماع بر اینکه ازاله به همین حد و اندازه کافی است، دیگر شک در نجاست نداریم تا اینکه استصحاب ارکانش کامل بشود. و اما برائت می فرماید که تنجیس که نیست،

ازاله که شده است اما لون که باقي مانده است شک مي کنيم که ازاله لون واجب است يا واجب نيست که اين شک در یک جزء اضافي است. در مکلف به اگر شک در یک جزء اضافي مکلف به باشد، باز هم مورد برائت است.

دليل دوم که صدق کامل معنای ازاله است

دليل دوم صدق کامل معنای ازاله که گفته شد صدق کامل معنای ازاله همان است که رائحه و طعم و لون هم زدوده بشود. در جوابش بعدا شرح مي دهيم که مفهوم ازاله چیست ولي اجمالاً الان مي گوييم عنوان از عنوان ها و موضوعات شرعي است، تابع جعل شرع است، شرع ازاله را همين مقدار اعلام کرده است، ما صدق کامل عقلي را کار نداريم. صدق معنای شرعي ازاله در همين حد درست است.

دليل سوم و چهارم و رد آن که در شرع و جعلیات دقت عقلي جايي ندارد.

و اما دليل سوم و چهارم که تحليل علمي و قاعده عقلي بود. فقيه همداني قدس الله نفسه الزکيه مي فرمايد: «لا عبره باثر النجس بعد ازاله العين». بعد از که عين نجس ازاله شود، اثر نجس به عنوان رنگ خون اگر باقي بماند، اعتبار ندارد. خودش مثال مي زند مثل رنگ خون که اگر باقي بماند اعتبار ندارد. اگر گفته بشود که انتقال عرض از معروض بدون انتقال معروض محال است، اين یک قاعده عقلي است و از دقت هاي عقلي است. ما در فقه براي دقت عقلي جايجاهي قائل نيستيم. در فقه گفته شده است که ازاله نجاست همان تطهير به آب در حدي که اجزاء صغار آن نجس زدوده بشود. بقاء لون و رائحه که اثري به جا مانده از نجس است، اشکال ندارد و قاعده عقلي را در اين بحث فقهي ما راهي نيست. و بعد مي فرمايد مضافاً بر اين، اين رائحه اي که شما مي گوييد اثر نجس است و عرض است و جدا نمي شود، در یک مثال ما مي توانيم بگوييم که رائحه گاهي با مجاورت هم تحقق پيدا مي کند. مثلاً عطري است و تسبيحي هم در کنار آن شيشه عطر است، بدون اينکه از داخل شيشه عطر به آن تسبيح برسد، با مجاورت تسبيح عطرآگين مي شود. اينجا با مجاورت عطر رائحه مشاهده شد. بنابراين اصل قاعده که انتقال عرض از معروض بدون انتقال معروض محال است، محل کلام است، چون ما مي بينيم در مجاورت که انتقال نيست، عرض و رائحه براي شئ مجاور منتقل شده است در حالي که معروض سر جاي خودش است. اين اشکالي است نسبت به قاعده فلسفي [2].

سوال: اين جواب جدلي است

جواب: اين حرفي است از فقيه همداني و سيدنا الاستاد هم اين را دنبال مي کند، وليکن اولاً حل اشکال که به وسيله مثال ميسور نيست، و ثانياً ما در اين مسئله گفتيم که قاعده عدم انتقال عرض بدون انتقال معروض محال است، یک قاعده عقلي قطعي است، در اين موارد یک نوع مغالطه يا جدل است و الا حقيقتش اين است که در آن مجاورت هم ذرات ريز مجاور منتقل مي شود که آن ذرات ريز را چشم عادي نمي بيند که آنجا هم عرض از معروض جدا نيست، ولي جواب اقناعي است. بنابراين آنچه از بيان فقيه همداني استفاده شد دقت عقلي را در جعلیات شرعي راهي نيست. بنابراين از لحاظ شرعي در تطهير و ازاله نجاست ازاله عين نجاست به معني ازاله اجزاء صغار کافي است. از اين رو تحليل علمي هم

بايد کنار برود، چون تحليل علمي هم چيزي شبیه دقت عقلي است که گفته شد رايحه و لون اجزاء صغار ماهيتش را دارد اما قابل رويت نيست، که جواب آن هم داده شد که از ديد شرعي براي تپهير فقط ازاله اجزاء صغار لحاظ و جعل شده اما بقاء لون و بقاء رايحه از لحاظ شرعي مدار اعتبار نيست. اين ما حصل فرمايش فقيه همداني بود رداً علي قاعدتين (قاعده فلسفي عدم انتقال عرض بدون معروض و قاعده علمي که رايحه و لون اجزاء صغار ماهيت خودش را در ضمن دارد). جواب اين دو قاعده شد.

اما دليل پنجم روايت بود که گفتيم سياري ضعيف الحديث و فاسد المذهب است دليل پنجم روايت بود، روايت هم گفتيم که سياري که راوي اين روايت است شيخ نجاشي مي فرمايد: ضعيف الحديث و فاسد المذهب و گفتم که ضعيفي که اينجور باشد ديگر قابل اعتماد به هيچ وجه نيست. ضعيف فرق مي کند که قدح شده باشد يا فقط ضعيف باشد، اگر فقط ضعيف مردود نيست، لذا روايات ضعيفه مساوي را روايات مطروحه نيست، اما اگر قدح شده بود، ديگر آن استثناء بايد کنار گذاشته بشود هرچند احتمال صحت باز هم وجود دارد چون که در آيه قرآن مي گوييم ان جائکم فاسق که فاسق قدح است و در آن صورت فسق هم احتمال صحت وجود دارد، فاسق است ممکن است يک خبر صحيحي نقل بکند ولي قاعدتا به او اعتماد نمي شود. بنابراين ادله اين دسته دوم به نتيجه نرسيد،

تکميل بحث

براي تکميل بحث سيد الحکيم قدس الله نفسه الزکيه مي فرمايد: اين قاعده عقلي را تسليم بشويم و بگوييم انتقال عرض از معروض بدون انتقال معروض ممکن نيست، اين يک امري است که ممنوع است عقلاً، اما بحث ما در ازاله معنای عرفي ازاله است. معنای عرفي ازاله چيست؟ برطرف شدن عين نجاست با اجزاء صغارش، مدار اعتبار در شرع هم فقط همين معنای عرفي است [3]. سيدنا الاستاد قدس الله نفسه الزکيه مي فرمايد: مفهوم ازاله را ما فقهاً بررسي مي کنيم و مي بينيم که در سرتاسر فقه براي ازاله مفهوم محقق و تبين شده است و آن اين است که ازاله يعني برطرف شدن عين نجاست به طور کامل که هيچ حجم صغيري از اجزاء عين نجاست باقي نماند، اين مفهوم ازاله است شرعاً. اما لون و رايحه خارج از مفهوم ازاله است و جزء مفهوم ازاله شرعاً نيست. اگر ما قائل به ازاله لون و طعم باشيم، دليل جدائي لازم داريم، از دليل ازاله نمي توانيم استفاده کنيم، چون دليل ازاله فقط حدش همان اندازه است، ازاله اجزاء صغار. و بعد مي فرمايد: دقت فلسفي قاعده عدم جواز انتقال عرض بدون انتقال معروض قاعده درستي است و وادي آن جداست. آن در وادي اشياء حقيقي است، بحث ما درباره موضوعات و افعال اعتباري و حقوقي است. فرق است بين امر حقيقي و امر حقوقي، در مطلب حقيقي مطلب همان است که در فلسفه آمده و اما در امر حقوقي جعل است و اعتبار، شرعاً ازاله به همين حد و اندازه اعتبار شده است. بنابراين آنچه در متن آمده که تپهير متنجس به وسيله آب به آن اندازه که عين نجاست ازاله شود هرچند رنگ آن باقي بماند، اشکال ندارد و ازاله شرعاً محقق شده است [4].

اما تحقيق

در مرحله تحقیق این است که نجاست و طهارت عنوان های اعتباری محض است و فقط اعتبار شرع است. اگر شرع یک وقت اعتبار می کرد که آب دماغ نجس است یا قطرات بول نجس نیست، اعتبار محض است. لذا در اعتبارات می بینیم که غسل استنجاء که حتی حامل ذرات نجاست هم احیاناً است، محکوم به طهارت است، چون اعتبار شده است. نجاست ها و طهارت ها عناوین اعتباری محض است، ربطی به واقعیت و تحلیل عقلی و تحلیل علمی ندارد. و بعد هم گفته نشود که ما اگر این حرف را زدیم با علم و عقل فاصله گرفتیم و به مشکل برخوردیم، بلکه با علم و عقل هم قابل تطبیق است به این صورت که از لحاظ علمی و عقلی اگر موجودیت یک شیء در حد بسیار اندک و ناچیز باشد، از لحاظ علمی دیگر تاثیرگذار نیست. مثلاً می گوئید از لحاظ علمی یک ماده آلوده میکروبی برای انسان ضرر دارد که از آن استفاده کند. اگر فرض کردید که ذره ریزی از یک غذای آلوده در بین غذای معمولی انسان قرار بگیرد و مخلوط بشود، از لحاظ علمی و بهداشتی گفته می شود که آن ذره بی مقدار و ریز آسیب بهداشتی وارد نمی کند و تاثیرگذار نیست. علم روی تاثیرگذاری حساب می کند، بنابراین ما که گفتیم ذرات ریز مثل رنگ مثلاً ولو ذرات ریز دارد، دیگر آن اثری که مثلاً خون داشت، از رنگ آن، آن اثر دیده نمی شود. بنابراین این رأی که شرع داده است با علم و عقل هم مطابق و موافق است. علم و عقل هم ذره از آن ماهیت های آسیب رسان را مورد توجه و اعتناء قرار نمی دهد و شرع رو آن ذرات ریز حسابی باز نمی کند. بنابراین از لحاظ تاثیرگذاری این دید فقهی با دید علمی و عقلی هم همراه است و منطبق.

دو قسم اعدام

بنابراین ذره ای که از ذرات یک شیء باقی بماند، در حکم عدم است و در حقیقت نجاست اعدامش دو گونه است: اعدام حقیقی و اعدام حکمی. اعدام حقیقی این است که تمامی آثارش هم از بین برود اما اعدام حکمی این است که آثار وجودی است اما آثاری که زیان بار است از بین می رود و چیزی که بی اثر شد، دیگر معدوم به حساب می آید منتها معدوم حکمی. بنابراین آن مقدار موجود باقی مانده از نجس که رنگ نجس است، در حقیقت کالعدم است و معدوم واقعی نیست ولی معدوم حکمی است که عقلاً و علماً و شرعاً معدوم حکمی کالمعدوم واقعی است.

نکته تکمیلی

اما شیخ طوسی و علامه حلی فرمودند که ازاله لون و رائحه برای ازاله نجاست لازم است، این چه جور علاج می شود؟ اولاً این حد اقل به اجماع ضرر می زند و ثانیاً کلام شیخ طوسی و علامه حلی است. فقیه همدانی قدس الله اسرارهم جواب این اشکال را داده است، فرموده است که کلام شیخ و همینطور علامه این بحث صغروی است، به این معنا که اگر نجاستی که لون آن قابل ازاله باشد و رائحه اش قابل ازاله باشد، باید زدوده شود، تسامحی در کار نباشد. لذا تحقیق هم این است که درباره ازاله عین نجاست باید دقت بکار گرفت و تسامح و سهل انگاری مجاز نیست، و اگر لون و رائحه قابل زدودن بود بدون عسر، باید زدوده بشود و به مجرد جریان آب اکتفاء نشود. لذا در فقه می گوئیم عصر و عسر و حرج، عسر لازم است که لباس را فشار بدهد تا احراز بشود که فشار لازم برای زدودن نجس بکار گرفته اید، آنگاه اگر رنگش باقی ماند، در مرحله عسر می رسد، مرحله عسر که رسید مسئولیتی نیست.

روايت

و بعد هم روايتي داريم. محمد بن علي بن الحسين «قال سئل الرضا عليه السلام عن الرجل يقع في الحمام و في رجله الشقاق فيقع البول و النوره فيدخل الشقاق اثر اسود مما وقع من القذر و قد غسله كيف يصنع به و برجليه الذي وقع بهما أيجزيه الغسل أم يخلل اظفاره و يستنجي فيجد الريح في اظفاره و لا. يري شيئاً فقال لا. شئ عليه من الريح و الشقاق بعد غسله»[5]. مضمون روايت اين است كه كسي كه حمام مي رود و پايش ترك خورده است، و راه كه مي رود در آن شق شده ها رنگ سياه نجاست باقي مي ماند، آب مي كشد و تطهير مي كند ولي رنگ باقي است، چه كند؟ فرمود: «لا. شئ عليه من الريح و الشقاق بعد غسله». اگر گفتيد كه رواياتي كه قبلا گفتيم دم حيض و دربارۀ استنجا، احتمال خصوصيت داشت اينجا ديگر احتمال خصوصيت ندارد. چون تناسب حكم و موضوع خصوصيت را باقي نمي گذارد و روايت مطلقاً هرجا نجاستي برسد و پس از زدودن ريح و اثرش باقي بماند، اعتناء نشود. سند مرسل است اما صاحب جواهر مي گويد كه با اجماعي كه داريم، سند جبران مي شود. ما در بحث رجال گفتيم كه صدوق اگر بگويد روي اين مرسل است و اعتبار ندارد اما اگر بگويد سئل يا قال الامام، ديگر صدوق خودش مسئوليت را به عهده مي گيرد. سئل يعني صدوق مي گويد كه قطعاً سوال شده، پس اطمينان و وثوق شيخ صدوق براي ما كافي است، از اين رو مي گوييم «مراسيل الصدوق حجه» اگر از اين تعبير باشد كه «سئل» باشد يا «قال» باشد. بنابر اين فتوا همان است كه در متن آمده است.

[1] جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفي، ج 6، ص 198.

[2] مصباح الفقيه، فقيه همداني، كتاب طهارت، ج 1، ص 613، ط ق.

[3] مستمسك العروه الوثقي، سيد محسن حكيم، ج 2، ص 6.

[4] التنقيح في شرح العروه الوثقي، سيد ابوالقاسم خويي، ج 4، ص 4.

[5] وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي، ج 2، ص 1034، ابواب نجاسات، ب 25، ج 6، ط اسلاميه.